

نقدی بر تفسیرهای مارکسیست‌های اتونومیست بر خیزش زاپاتیست‌ها

کریستوفر گاندرسون



ترجمه‌ی بیژن سپیدرودی



قیام زاپاتیست‌ها در چیپاس مکزیک نمایانگر گسست از ارتدوکسی مارکسیستی و امکان سیاست جدید رادیکال ضد سرمایه‌داری بود. مارکسیست‌های اتونومیست مانند آنتونیو نگری، مایکل هارت، جان هالووی و هری کلیور با بحث در این باره که این جنبش را باید گذار از اشکال «کهنه»ی سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی حزب لنینیستی به اشکال شبکه‌ای فراگیر «جدید» از انبوه دانست، بر نحوه‌ی نفوذ این درک در میان پژوهشگران و فعالان تأثیر گذارده‌اند. اما تفاسیر آنان کارکرد بسیار مهم سازمان‌دهی متمرکز و منضبط درون اشکال شبکه‌ای نمادین زاپاتیست‌ها را نادیده می‌گیرد و درکی ناقص از پیدایی سیاست متمایز آن‌ها ارائه می‌دهد. بینش هارت و نگری که اشکال سازمان‌دهی انقلابی متناظر با سازمان‌دهی تولید است تفسیری بدیل ارائه می‌کند: ماهیت دورگه‌ی توزیع‌شده و سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی زاپاتیستی را هماهنگ با منطق دورگه‌ی مشابه تولید و انباشت سرمایه‌داری جهانی بهتر می‌توان درک کرد.

خیزش زاپاتیست‌ها در نخستین روزهای تعطیلات سال نوی ۱۹۹۴ در چیپاس جنوبی‌ترین ایالت مکزیک به دلایل مختلف اهمیت جهانی کسب کرد. تصرف هفت شهر از شهرهای بزرگ در نیمه‌ی شرقی کشور به دست ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها- یا EZLN- عمدتاً متشکل از دهقانان بومی ماپا-از سوی مردم در سراسر جهان به‌عنوان تجربه و تبلور گسست از فرایندهای جهانی‌شدن در نظر گرفته می‌شود، با این وصف، سرشت و توانایی آن تا این لحظه، از سوی کمتر کسی به رشته تحریر در آمده است. به‌ویژه زاپاتیست‌ها به یک امکان جدید در مقاومت علیه رژیم سرمایه‌داری جهانی، و به سرعت به یک مرجع مهم در بحث‌های سیاسی ذیل نام تحولات جهانی‌سازی نولیبرال تبدیل شده‌اند (Castells see, ۲۰۰۹, ۷۸-۸۶). زاپاتیست‌ها به‌ویژه، در جنبش ضد جهانی‌سازی به‌عنوان بدیل، نماینده اشکال سازمانی جدید، روش‌های مبارزه در قبال مشکلات نهادی شده انتخابات، و در برابر چالش‌های

جهانی‌سازی نولیبرالی از سوی سازمان‌ها و احزاب چپ انقلابی در آن زمان پذیرفته شدند. (Rovira, ۲۰۰۹)

اگرچه این جنبش در تصور چپ در عرصه‌ی بین‌المللی برخلاف اوج اعتراضات جنبش ضد جهانی‌سازی در اواخر قرن بیستم دیگر جایگاه مرکزی را ندارد، اما زاپاتیست‌ها کماکان مرجع مهمی برای بسیاری از فعالان به‌شمار می‌روند. این امر را در بحث بین کریستوفر هجز و دیوید گرابر در مورد نقاط قوت و ضعف در استفاده از تاکتیک‌های بلوک سیاه در مرحله‌ی دوم اعتراضات اشغال وال استریت در سال ۲۰۱۲ می‌توان مشاهده کرد، که در آن هر دو از تجربه زاپاتیست‌ها در پشتیبانی از موضع خود بهره می‌گرفتند (Graeber, ۲۰۱۲; Hedges ۲۰۱۲). فراتر از تأثیر مستقیم آن‌ها بر چپ معاصر، اما، تأثیر درس‌های سیاسی و سازمانی درازمدتی است که از جنبش ضدجهانی‌سازی اخذ شده است؛ درس‌هایی که از آن زمان تاکنون به بخش عمده‌ای از عقل سلیم غالباً ناشناخته فعالیت‌های چپ تبدیل شده‌اند. این مطالعه براساس تحقیقات پایان‌نامه‌ی من، یک پژوهش تاریخی - جامعه‌شناختی در مورد پیدایش گفتمان سیاسی متمایز و شیوه‌های ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها است، گاهی اوقات ذیل عنوان «نو زاپاتیسمو» در تمایز از «زاپاتیسمو» به کار گرفته می‌شود، مرادم ژنرال امیلیانو زاپاتا است، که در انقلاب ۱۹۱۱ مکزیک نقش اصلی را ایفا کرد. در نوشتار حاضر چندین تلاش برای بازگو کردن ویژگی‌های متمایز و نوپای زاپاتیسم را که فرآورده‌ی جریان معروف به مارکسیسم اتونومیست است مرور می‌کنم، و قابلیت آن‌ها را با توجه به تاریخ شناخته شده ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها و پیشینه‌های آن در جوامع بومی شرق چیپاس مورد واری قرار می‌دهم. من با یک نگاه اجمالی به ویژگی‌های متمایز زاپاتیسم نو و اهمیت آن در توسعه‌ی جنبش تغییر و معطوف به جهانی دیگر شروع می‌کنم، آثار هری کلیور و جان هالووی را که دو پژوهش‌گر مارکسیست اتونومیست که با زاپاتیست‌ها همدلی و همبستگی دارند، مورد

سنجش قرار داده، آنگاه اهمیت تجربه‌ی زاپاتیست‌ها را در استدلال‌های مایکل هارت و آنتونیو نگری در کارهای مشترک‌شان، *امپراتوری و انبوهه می‌کاوم*. سپس به طور خلاصه به **تبار** ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها اشاره می‌کنم، سرانجام، در مورد محدودیت رویکردهای مارکسیسم اتومومیست که این چهار نویسنده ارائه کردند با تمرکز ویژه بر غفلت آن‌ها از نقش مهم سازمان‌های متمرکزتر در توسعه‌ی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها و خوانش آن‌ها را از زاپاتیسم نو در طرفداری از نظرات نیمه‌آنارشستی و نوعی تقلیل‌گرایی در باب تشکیلات در لنینیسم، مورد بحث قرار می‌دهم.

از سلوا لاکان دون تا سیاتل و فراسوی آن

در حالی که زاپاتیست‌ها هم‌چنان به اصلاح و تفسیر خود در باب سیاست می‌پردازند، ویژگی‌های مشخص و متمایز زاپاتیسم نو در دوره‌ی آغاز قیام سال ۱۹۹۴ و در پایان امضای توافق‌نامه‌ی سن آندرس در سال ۱۹۹۶ به طور گسترده در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها نمودار می‌شود. در حالی که درباره این متن مهم‌تر از متون زاپاتیست‌ها در جای دیگر بحث کرده‌ام (گوندسون، ۲۰۱۳)، برای اهداف مطالعه حاضر، سند اصلی «ماندار اودسی جیو» (رهبری از راه پیروی) (EZLN، ۱۹۹۴، ۱۷۵-۷۷)، نخستین اطلاعیه را برمی‌گزینم که خواستار آن بود رئیس‌جمهور مکزیک کارلوس سالیناس و فرمانداران دولت مکزیک استعفا دهند، و انتخابات جدید و دموکراتیکی تحت کنترل نهادها و سازمان‌های شهروندان غیرحزبی برای دولت انتقالی برگزار شود. اهمیت واقعی این اطلاعیه، بیشتر، در پیشنهاد خود زاپاتیست‌ها در دیدگاه متمایز در باب دموکراسی و نقش رهبری یافت می‌شود. یکی از چندین صدای متمایز به کار رفته در اعلامیه‌های زاپاتیست‌ها، با یک هیبت اسطوره‌ای-شاعرانه ارائه شده که چندین عنصر را در این دیدگاه به معرض نمایش می‌گذارد. مورد نخست، نقد فرمانروایی افراد معدودی است

که «بدون پیروی از اراده‌ی افراد» حکومت می‌کنند. برخلاف این شیوه از فرمانروایی، که دولت حامل آن است، «انسان‌های بی‌چهره‌ی مدافع حقیقت» ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها از این اصول حمایت می‌کنند که اکثریت باید حکومت کند، اقلیت‌ها نباید خاموش شوند، اما کسانی که رهبری می‌کنند باید بتوانند مطابق خواست اکثریت عمل و از اراده‌ی آن‌ها پیروی کنند. مفهوم پیروی کردن مسلماً ویژگی اصلی متمایز زاپاتیسم نو است. این مفهوم به طور مداوم در اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های بعدی تشریح می‌شود و ثابت می‌کند که این یک سلاح خطابی بسیار نیرومند در دست زاپاتیست‌ها است، حتی تعداد معدودی سیاست‌مداران مکزیکی از این اصطلاح در سخنرانی خود بهره می‌گرفتند. در اصل این اصطلاح به روشی برای رهبری سیاسی و حکمرانی اشاره دارد که مردم را جدی می‌گیرد و [رهبران] اساساً باید به آن‌ها پاسخگو باشند. این اصطلاح عمداً متناقض است و به همین ترتیب تنش ذاتی بین دموکراسی و رهبری سیاسی را به رسمیت می‌شناسد، و بدون انکار اهمیت رهبری سیاسی، بر تابع کردن نهایی آن اصرار دارد.

مفهوم مندرج در مورد رهبری از راه پیروی، در سازمان‌دهی ساختارهای مستقل خودحکومتی در درون و بین جوامع زاپاتیست‌ها همه‌ی انتقادهای بعدی زاپاتیست‌ها در مورد خصلت ضد دموکراتیک دولت مکزیک، بی‌اعتمادی اساسی آن‌ها به همه احزاب سیاسی، سبک رهبری در رابطه با جنبش گسترده‌ی همبستگی با زاپاتیست‌ها در سطح ملی و بین‌المللی را دربر می‌گیرد.

دو سال اول پس از قیام زاپاتیست‌ها دوره‌ی سخت آزمایش و نوآوری سیاسی از جانب زاپاتیست‌ها بود، که در خلال آن، در پی واکنش به سرعت آشکار حوادث و تحولات غیرمنتظره بودند. این پیشرفت بسیار مهم باعث شد تا آنچه را که روویرا (۲۰۰۹) «شبکه‌ی همبستگی بین‌المللی زاپاتیست‌ها» می‌نامد پدیدار شود. روویرا به‌طور مفصل و مستند تبدیل شدن جنبش ضد جهانی شدن را نشان می‌دهد که در فرآیند آغاز

تشکیل آن، این شبکه با گذشت زمان، با موج فزاینده‌ی اعتراضات، با برنامه‌های مشخص و تاکتیک‌های آماده‌ی خود، اجلاس بین‌المللی را هدف قرار می‌دهد. در حالی که اینترنت در تشکیل شبکه‌ی همبستگی بین‌المللی زاپاتیست‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کرد، اما خطا است که برای اینترنت در این میان نقش انحصاری قایل شویم. برعکس، به نظر می‌رسد در دسترس بودن اطلاعات در اینترنت، فعالان را به سفر به چیپاس ترغیب کرده و سپس، با انتشار گزارش‌های سفرهای خود در اینترنت، تماس بین آن‌ها را تقویت کرد. همه‌ی این اتفاقات و سفر به چیپاس، یک شبکه‌ی بسیار متراکم از روابط چهره به چهره بین زاپاتیست‌ها، طرفداران آن‌ها، و هم در میان هواداران‌شان ایجاد کرد، ده‌ها هزار نفر از مردم که به چیپاس سفر کرده و به‌طور شخصی و مستقیم قیام زاپاتیست‌ها را تجربه کرده‌اند، هسته‌ای بزرگ و متعهد در یک شبکه‌ی بسیار بزرگ‌تر از دوستان، اعضای خانواده، همکاران، اعضای کلیسا، دانش آموزان و دیگر فعالان را تشکیل داده‌اند. آن‌ها اطلاعاتی را به اشتراک می‌گذارند و آن‌گاه طبق خواسته‌های‌شان بسیج می‌شوند.

امید به تحکیم این شبکه افزایش یافت و زاپاتیست‌ها خواستار اولین همایش بین قاره‌ای در برابر نولیبرالیسم و بشریت شدند (که در تابستان سال ۱۹۹۶ در قلمروی زاپاتیست‌ها برگزار می‌شد)، که برای اولین بار هزاران نفر از فعالان همبستگی با زاپاتیست‌ها را از ده‌ها کشور گرد هم آورد.

در حالی که شرکت‌کنندگان به سخنان سخنگوی کاریزماتیک ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها و رهبر نظامی، مارکوس معاون فرمانده و سایر زاپاتیست‌ها گوش فرامی‌دادند و در جلسات رسمی شرکت می‌کردند، اهمیت واقعی در برخورد متقابل (بعدها لقب بین قاره‌ای توسط مارکوس) یا چهره به چهره نهفته بود. خطوط ارتباط الکترونیکی تا کنون تا حد زیادی در میان هواداران زاپاتیست‌ها پایه‌ریزی و درهم ادغام شد، و بدون درنگ بنیاد ظهور جنبش تغییر برای جهانی دیگر را فراهم کرد، این امر

سیمای خود را آشکارا در برخورد متقابل شکل‌بندی کنش جهانی مردم نشان داده است. (وود، ۲۰۰۵). اولین همایش بین قاره‌ای در چیاپاس به فراخوانی برای دومین کنفرانس بین قاره‌ای بشریت علیه نولیبرالیسم در اسپانیا در سال ۱۹۹۷ انجامید. از همین اجلاس، فراخوانی برای جلسات دیگری در ژنو در فوریه ۱۹۹۸ صادر شد، تا سازمان اقدام جهانی مردم (PGA) برای هماهنگی مقاومت در برابر جهانی‌سازی نولیبرالی و به‌ویژه علیه WTO در نشست وزیران آینده در ژنو اقدام کند. این اعتراضات در ژنو، آغاز چرخه‌ی اعتراضات فراملی در جلسات اجلاس سران بین‌المللی و بارزترین بیان جنبش علیه جهانی‌شدن بود. تأثیر زاپاتیسم نو بر چشم‌انداز سیاسی و عملکرد سازمانی جنبش علیه جهانی‌شدن در پنج نکته مشهود است که پایه‌ی اصلی وحدت سیاسی در سازمان اقدام جهانی مردم را تشکیل می‌دهد. پنج مشخصه عبارتند از:

- نفی بسیار آشکار سرمایه‌داری، امپریالیسم و فئودالیسم؛ کلیه موافقتنامه‌های تجاری، نهادها و دولت‌هایی که جهانی‌سازی ویرانگر را ترویج می‌کنند.
- ما همه‌ی اشکال و نظام‌های سلطه و تبعیض - نه صرفاً محدود به موارد مردسالاری، نژادپرستی و بنیادگرایی مذهبی و اعتقاداتی از این دست - را مردود اعلام کرده، و از کرامت تمام‌عیار انسان‌ها دفاع می‌کنیم.
- نگرشی ستیزه‌جویانه، چراکه فکر نمی‌کنیم بر چنین سازمان‌های مغرض و غیردموکراتیکی که در آن سرمایه‌ی فراملی تنها سیاست‌گذار واقعی است، لابی‌گری می‌تواند تأثیر عمده‌ای داشته باشد.
- فراخوان عمل مستقیم و نافرمانی مدنی، حمایت از مبارزات جنبش‌های اجتماعی، حمایت از اشکال مقاومت که موجب احترام به زندگی و حقوق افراد تحت ستم و هم‌چنین ایجاد گزینه‌های محلی در برابر سرمایه‌داری جهانی می‌شود.
- فلسفه‌ی سازمانی مبتنی بر عدم‌تمرکز و خودگردانی (وود، ۲۰۰۵)

اگرچه جنبش علیه جهانی شدن از نظر اجتماعی و ایدئولوژیکی غیرمنسجم بود، اما پنج نکته‌ی برجسته نشان‌دهنده‌ی مجموعه‌ی اصلی فرضیه‌ها و شیوه‌های سیاسی است که در درون آن غالب، و برای تعریف آن مطرح شده است. این موارد عبارتند از: بی‌اعتمادی عمیق به دولت در همه‌ی اشکال و احزاب سیاسی که به دنبال قدرت‌اند. اعتقاد به برتری اشکال غیرمتمرکز، شبکه‌ای یا افقی سازمان سیاسی، و دشمنی عمومی با اشکال تشکیلاتی سلسله‌مراتبی. اتکا به روش‌های تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع، و تصدیق تنوع اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان فضیلتی در احقاق حق خود.

در حالی که این پیش‌فرض‌ها و شیوه‌های سیاسی جریان‌های مختلفی از جمله آنارشیسم، فمینیسم، اخلاق مشارکتی دموکراتیک چپ نوی دهه‌ی ۱۹۶۰ را به خود جلب می‌کند، واضح است که قیام زاپاتیست‌ها در شتاب‌بخشیدن به پیدایش جنبش ضد جهانی شدن نقش مهمی داشت. زاپاتیسم نو تأثیر عمده‌ای در چشم‌انداز سیاسی و عملکردهای این جنبش برجای نهاده است. در حالی که سازمان اقدام جهانی مردم و اشکال دیگر مختص اعتراضات جنبش ضد جهانی شدن در اوایل قرن بیست‌ویکم به پایان رسیده است، چشم‌انداز سیاسی و شیوه‌های توسعه‌یافته در این دوره، تأثیر بسیار بر جنبش‌های میادین در جنوب اروپا، اشغال وال استریت در ایالات متحده، و بسیاری از مقاومت‌های اخیر در برابر سیاست‌ها و رژیم‌های نولیبرال برجای نهاده است.

تفسیرهای قیام زاپاتیست‌ها

در پی قیام زاپاتیست‌ها طیف گسترده‌ای از تفسیرها درباره‌ی اهمیت قیام و اعلامیه‌ها و اقدامات بعدی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها عرضه شدند. (به‌عنوان مثال، بنیامین، ۲۰۰۰؛ بورباخ، ۱۹۹۴؛ گوسن، ۱۹۹۶؛ نش، ۱۹۹۷؛ R. Obregon، ۱۹۹۷) بسیاری از این تفسیرها فقط تأثیر زودگذر داشتند، اما با گذشت زمان در جنبش ضد جهانی شدن یک تحلیل غالب می‌شود. با توجه به نقش مهم و مهیج و میانجی قیام

زاپاتیست‌ها در ظهور جنبش علیه جهانی‌شدن، این تحلیل غالب در گفتمان درون آن جنبش گسترده‌تر شد، و طیف وسیعی از پرسش‌های مهم و اساسی را هم در مورد ماهیت جدی بستر مبارزات اجتماعی شکل می‌دهد، و هم در زمینه‌ای که باید از سوی بازیگران جنبش اجتماعی هدایت شود.

این تحلیل غالب درباره‌ی زاپاتیست‌ها از جریان نظری موسوم به مارکسیسم اتونومیست نشأت گرفته بود و آن را عمدتاً چند نویسنده‌ی این نحله بیان کرده‌اند. مارکسیسم اتونومیست از گروه‌های کارگری ایتالیا برخاسته بود و از حزب کمونیست ایتالیا در دهه‌ی ۱۹۶۰، به‌ویژه *Autonomia Operaia* جدا شده بود، و به نحو قابل توجهی به ایده‌های کمونیسم شورایی، آنارشیسم و دیگر جریان‌های سوسیالیستی یا کمونیستی آزادی‌خواه وفادار بود. تحلیل نویسندگان مارکسیسم اتونومیست از زاپاتیست‌ها در چندین اثر جدید، به‌ویژه آثار هارت و نگری (۲۰۰۰، ۲۰۰۴) و هالووی (۲۰۰۲) پدید آمده، و نقش مهمی در ایجاد زمینه برای پذیرش مردمی، به‌ویژه در جنبش علیه جهانی‌سازی ایفا کرده است.

دو چهره به طور خاص در بیان و توضیح تحلیل غالب زاپاتیست‌ها برجسته‌اند: هری م. کلیور و جان هالووی. کلیور، دانشیار اقتصاد دانشگاه تگزاس در آستین و نویسنده‌ی کتاب خوانش سیاسی کاپیتال (۱۹۷۹)، با کمک به ایجاد فهرست چندزبانه‌ی چاپ‌پاس ۹۵ در انتشار اولیه‌ی اطلاعات در مورد زاپاتیست‌ها نقش اساسی داشت. او طی چندین مقاله‌ی تأثیرگذار، (Cleaver, ۱۹۹۴, b, ۱۹۹۸, a) در مقدمه‌ای بر مجموعه اسناد قیام زاپاتیست‌ها، (Cleaver, ۱۹۹۴, a) و در یک سری از بررسی‌های کتاب، (Cleaver, ۱۹۹۵, b, ۱۹۹۵, c, ۱۹۹۵, a) کمک به چندین پایان‌نامه اصلی در این باره نقش ایفا کرد.

در مقاله‌ای که تنها شش هفته پس از قیام نوشته و به طور گسترده چاپ شده است (Cleaver, ۱۹۹۴, b) کلیور به انتشار فوق‌العاده سریع اطلاعات در مورد شورش

زاپاتیست‌ها و بسیج گسترده‌ی همبستگی با یک سازمان مسلح اشاره می‌کند، که پیش‌تر حتی وجود آن نیز مشخص نبود. او به این پرسش که آیا زاپاتیست‌ها «فقط تکرار تلاش‌های لنینیستی برای سازمان‌دهی دهقانان برای پیوستن به حزب، ایجاد و سروصدا علیه دولت‌اند» پاسخ منفی می‌دهد. در عوض، درباره‌ی پیوند زاپاتیست‌ها با جنبش محلی در آن زمان بر علیه نفتا (NAFTA) و نقش اینترنت در آن جنبش، استدلال می‌کند که این فرایند ائتلاف «شکل سازمانی جدیدی ایجاد کرده است - تعدد گروه‌های مستقل ریزوماتیک - انواع مبارزات در آمریکای شمالی را که پیش از آن جدا از هم بوده‌اند به هم پیوند می‌دهد». کلیور بر ارتباطی که گروه‌های بومی و کامپ‌سینو در مکزیک، بین شبکه‌های افقی و غیر سلسله‌مراتبی ایجاد کرده‌اند و «مبتنی بر فرهنگ و زبان قومی سنتی» و شکل‌های سازمانی شبکه‌ای مشابه مرتبط با وب است تأکید می‌کند. به همین ترتیب، کلیور می‌کوشد نشان دهد که ادعای زاپاتیست‌ها در دفاع از استقلال بومی‌ها در تمایز با آرمان‌های ناسیونالیستی در اتحاد شوروی سابق و یوگسلاوی است، او این گرایش‌های ناسیونالیستی را «درهم‌تنیده با ساختارهای برجای مانده از انباشت سرمایه می‌داند که همچون ساختارهای فرماندهی اجتماعی از خلال تبعیت زندگی از کار بی‌پایان سازمان می‌یابد». در مقابل،

در میان بومیان و مردمان قاره‌ی آمریکا... تأیید هویت ملی، در یگانگی فرهنگی و استقلال زبانی و سیاسی ریشه دارد، و نه تنها اشکال مختلف فرهنگ غربی و سازمان سرمایه‌داری را که از طریق کشورگشایی، استعمار و نسل‌کشی به آن‌ها تحمیل شده مورد انتقاد گسترده قرار می‌دهد، بلکه طیف وسیعی از روش‌های نوآرانه‌ای را ابداع و تصدیق می‌کند که هم روابط اجتماعی و هم روابط بین جوامع بشری و بقیه‌ی طبیعت را دربر می‌گیرد.

کلیور با به چالش کشیدن دیدگاه ظاهراً راست‌آیین مارکسیستی که چنین ادعاهای فرهنگی را فقط دفاعی ارتجاعی از سنت و «به‌اصطلاح» زندگی روستایی می‌داند، این تلاش جوامع بومی را «اعتمادبه‌نفس» خارج از مدارهای سرمایه‌داری می‌پندارد.

کلیور احترام به زاپاتیست‌ها را در انتقاد پیشرفته‌شان از نژادپرستی و یا تلاش آن‌ها برای تحول در وضعیت زنان در جوامع بومی (همان‌گونه که در قانون زنان انقلابی بیان شده است) به‌عنوان بیان بینشی غنی شده از «منافع طبقاتی» و در چشم‌انداز پروژه‌ی انقلابی تصور می‌کند. او ضمن بیان این‌که شورش زاپاتیستا نباید «فرمولی برای تقلید» در نظر گرفته شود، اظهار داشت که «این امر نمونه‌ای الهام‌بخش از چگونگی دستیابی به راه‌حل کارآمد برای مسئله‌ی پاسوسویالیستی سازمان و مبارزات انقلابی فراهم می‌کند.»

کلیور بعداً (۲۰۱۹۹۸) به تشریح این موضوعات پرداخته، و ظهور شکل‌های جدید سازمانی مرتبط با قیام زاپاتیست‌ها را با افت ظاهری قدرت دولت - ملت پیوند می‌زند. او هم‌چنین استدلال می‌کند که خود زاپاتیست‌ها نقش اساسی در قانون اساسی «ساختار سیاسی بدیل» داشته‌اند.

کلیور پس از توصیف رشد شبکه‌های سازمان‌های مردم‌نهاد و سایر سازمان‌های جامعه‌ی مدنی در نتیجه‌ی استفاده‌ی آن‌ها از اینترنت، ادعا می‌کند که «هیچ میانجی مهم تر از رشد شورش بومیان زاپاتیست نبوده... که در بسیج گسترده سیاسی نقش داشته باشد». کلیور این ادعا را با شرح مفصل از روش‌ها و اطلاعات مربوط به شورش زاپاتیست‌ها، که پیش‌تر در بین حلقه‌های آنلاین، دانشمندان و فعالان علاقمند به موضوعات (به‌عنوان مثال، حقوق بومیان، مبارزات ارضی، مبارزات ارضی، فمینیسم، بوم‌شناسی، موافقتنامه‌های تجارت بین‌المللی) پراکنده بودند، جمع‌آوری می‌کند. وی با اشاره به این‌که برخی از این موارد در مبارزه با نفتا اتفاق افتاده است، ادعا می‌کند که شورش زاپاتیست‌ها تأثیر عمیق‌تری بر روند جاری در سطح جهان برجای نهاده و آنچه

او «تأثیر زاپاتیست‌ها» نامیده... از «تأثیر تکیلا»^۱ که در پی بحران پزو در سال ۱۹۹۴ از بازارهای نوظهور مالی سرچشمه می‌گرفت، در نهایت نسبت به «نظم جهانی نولیبرالیسم» تهدیدآمیزتر می‌داند.

کلیور با دقت از یک سو بین «جامعه‌ی مدنی»، سازمان‌های شورشی جامعه و شبکه‌ی محققان مترقی و سازمان‌های واقعی کاملاً تعریف شده، با نهادهای نخبه‌ی تحت حمایت بنیاد فورد، تمایز قائل می‌شود. و از سوی دیگر، هم‌چنین تصویری مردمی از خود زاپاتیست‌ها را به‌عنوان فعالان سایبری توانا و ارسال‌کننده‌ی پیام‌های تبلیغاتی از طریق اینترنت از جنگل لاکان‌دون گسترش می‌دهد. آنچه که در مورد زاپاتیست‌ها اهمیت دارد، ظرفیت آن‌ها برای تطبیق سریع در این زمینه‌ی جدید، استفاده‌ی مؤثر از دانشگاهیان، کارگران، سازمان‌های غیردولتی و فعالانی است که گزارش‌های مربوط به سخنان و اقدامات آن‌ها را در سرتاسر جهان پخش می‌کردند، و شناخت راه‌ها و بستر جدیدی که می‌تواند جهت‌گیری استراتژیک آن‌ها را تغییر دهد. سپس کلیور در مورد اهمیت چندین گردهمایی‌های ملی و بین‌المللی آغاز شده توسط زاپاتیست‌ها بحث می‌کند، که او آن‌ها را «لحظه‌های بارآور در انسجام مدارهای جهانی بیش‌تر و گره‌خورده از ارتباطات محکم بین فضای مجازی و سازمان‌های سایبری [می‌داند] که فعالیت و انحصار سنتی از بالا به پایین را تهدید می‌کند». رویرا (۲۰۰۹) بعداً توضیحات بسیار مفصلی از این روند ارائه می‌دهد.

جان هالووی، استاد جامعه‌شناسی پژوهشگاه علوم اجتماعی و علوم انسانی در مکزیک، عضو هیأت تحریریه و همکار متناوب مجله‌ی اسپانیایی زبان چیپاس بود که نقش مهمی در شکل‌دهی تصورات علمی از ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها در دهه‌ی پس از قیام ۱۹۹۴ داشت.

^۱ Tequila Effect

اشاره به پی‌آمدهای بحران اقتصادی ناشی از سقوط پزو مکزیک در ۱۹۹۴

او هم‌چنین با الوینا پلاسز، مجموعه‌ای از مقالات را به زبان انگلیسی (۱۹۹۸) در مورد زاپاتیست‌ها ویرایش کرد و نویسنده‌ی کتاب «تغییر جهان بدون کسب قدرت» (۲۰۰۲) است، اثری تأثیرگذار در میان فعالان تغییر جهان، که به‌شدت به زاپاتیست‌ها وابسته است. مثال از جنبشی که «جهان را بدون کسب قدرت» دوباره می‌سازد. (۲۰) تحلیل هالووی در مورد زاپاتیست‌ها مضامین اصلی مشارکت او در اختلاف میان جریان‌های مختلف مارکسیستی در دهه‌ی ۱۹۷۰ در به‌اصطلاح «بحث دولت» را تکرار می‌کند. (هالووی و پیکوتو، ۱۹۷۸)

هالووی (۱۹۹۸، ۱-۱۸) استدلال می‌کند که اهمیت جهانی شورش زاپاتیست‌ها ناشی از عام‌بودن خواست «کرامت انسانی» در تقابل هم با «اقتدارگرایی بسیاری جنبش‌های انقلابی و هم با خصوصیات بخش‌بخش شده‌ی سیاست هویتی از گذشته» است. او بر این باور است که زاپاتیست‌ها با انجام «مبارزات نه برای قدرت، بلکه بر علیه آن»، حامل دوباره‌ی انقلاب‌اند.

علاوه بر این، زاپاتیست‌ها:

نمی‌گویند: «ما چلتل (یکی از اقوام مایا) هستیم و می‌خواهیم از سنت‌های باشکوه خود دفاع کنیم»، بلکه می‌گویند: «ما جهانی را می‌خواهیم که در آن جهان‌های بسیاری وجود داشته باشند، جهانی که ما و دیگران را دربر می‌گیرد: جهانی که صدای ما همچون یکی از فراوان صداها شنیده می‌شود». وقتی زاپاتیست‌ها می‌گویند «ما این‌جا هستیم!» هم‌زمان اظهار هویت و فرا رفتن از آن است.

بر پایه‌ی استدلال او «ایده‌ی کرامت انسانی را زاپاتیست‌ها اختراع نکرده، اما چنان بر آن تأکید کرده‌اند که پیش‌تر هرگز در اندیشه‌ی انقلابی از این جایگاه برخوردار نبوده است»، (۱۶۰) کشف هالووی این است که ایده‌ی کرامت انسانی برای ایجاد وحدت مبارزات متنوع علیه سرمایه‌داری جهانی از ظرفیتی برخوردار است، که تلاش کلاسیک

مارکسیستی برای تبعیت تمام مبارزات از مبارزه‌ی طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا آشکارا نتوانسته بود به آن دست یابد.

با این وصف، هالووی اصرار دارد که «کرامت انسانی یک مفهوم طبقاتی است، نه یک مفهوم انسان‌گرایانه». آنچه او در این‌جا می‌کوشد ابطال کند تعریف مارکسیستی ارتدکس از طبقه مبتنی بر تابعیت طبقه‌ی کارگر از سرمایه، در رابطه‌ی مبتنی بر «عدم تابعیت / تابعیت» است. (۱۸۲) تناقض اصلی در جامعه بین دو گروه از مردم نیست، بلکه بین راه‌های مختلفی است که در آن می‌توان عمل اجتماعی بشر را سازمان داد: این قالب‌های شکل‌گرفته توسط روابط اجتماعی سرمایه‌داری نیست که مبارزات طبقاتی را شکل می‌دهد؛ بلکه این مبارزه‌ی طبقاتی است که قالب‌ها و اشکال روابط اجتماعی را پدید می‌آورد. این امر ما را به مفهومی بسیار غنی از مبارزه‌ی طبقاتی و کل فعالیت اجتماعی رهنمون می‌سازد.

هر عمل اجتماعی تضادی دایمی است بین مقید کردن عمل به شکل‌های بت‌واره شده، تحریف‌شده و تعریف‌کننده‌ی سرمایه‌داری و تلاش برای زندگی علیه و فراسوی آن شکل‌ها.

از این رو، هیچ پرسشی در باب اشکال غیرطبقاتی نمی‌تواند در میان باشد. به‌طور فشرده، هالووی محوریت مبارزه‌ی طبقاتی را رد نمی‌کند، بلکه از مشاهده‌ی آن به‌عنوان یک مبارزه‌ی مادی از سوی پرولتاریا خودداری می‌کند. این برداشت از مبارزه‌ی طبقاتی برای تلاش‌های هالووی برای حل مسئله‌ای که او «قلب مفهوم انقلاب» می‌نامد، مهم است:

چگونه ممکن است کسانی که در حال حاضر بیگانه شده (یا تحقیر شده‌اند)، دنیایی ایجاد کنند که در آن بیگانگی (یا کرامت انسانی) نباشد؟ اگر همه‌ی ما تحت تأثیر شرایط ستم اجتماعی قرار داریم و در آن زندگی می‌کنیم، و اگر برداشت ما به چارچوب

این شرایط مقید است، آیا همواره هر کاری که انجام دهیم این شرایط را بازتولید نمی‌کند؟ (۱۸۵)

هالووی در ایجاد تقابل بین فعالیت زاپاتیست‌ها با حزب پیشگام لنینستی که به‌عنوان نیروی مخرب از آن یاد می‌کند، و در ناتوانی از حل مشخص این مشکل؛ استدلال می‌کند تنها یک سیاست است که از ماهیت متناقض از وجود ما در نظام سرمایه‌داری آغاز می‌شود، از مقاومتی که از شرایط ظلم و ستم ما ناشی می‌شود، می‌توان امکانی برای رفع این مشکل اساسی ارائه کرد. این اما به نوبه‌ی خود حاوی یک مفهومی‌سازی از انقلاب است به‌عنوان «مبارزه‌ی سازش‌ناپذیر که به‌سادگی در نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند به دست آید: عزت، کنترل زندگی از سوی خود ما» (۱۸۶).

امپراتوری و انبوهه

مضامینی که کلیور و هالووی مطرح کردند چنان مورد توجه قرار گرفت و تکرار شد که به نوعی عقل سلیم در جنبش ضد جهانی‌شدن تبدیل شد، عقل سلیمی که به استقبال مردمی از آثار تأثیرگذار برخاسته از مارکسیسم اتنومیست، به‌ویژه هارت و نگری، بسیار یاری رساند. در حالی که امپراتوری هارت و نگری (۲۰۰۰) به مبارزه در چپ‌پاس اشاره می‌کند، این امر اما حکایت از درک اهمیت فزاینده‌ی دولت و ملت دارد که پیش‌تر در بین فعالان همبستگی با زاپاتیست‌ها از سوی کلیور و هالووی رواج یافته بود. انبوهه (۲۰۰۴) در تحلیل خود بسیار صریح و مکرر از زاپاتیست‌ها به‌عنوان نماینده‌ی تحولات یاد می‌کند، و آن‌ها را «حلقه‌ی پیوند بین مدل چریکی قدیمی و مدل جدید ساختارهای شبکه‌ای زیستی-سیاسی» توصیف می‌کند که به «روشن‌ترین وجه ممکن ماهیت و سمت و سوی گذار پسامردن اشکال سازمانی را نشان می‌دهند.» (۸۵) در انبوهه ظهور یک سوژه‌ی انقلابی جدید اقامه می‌شود، که با حاکمیت جدید امپریالیستی مطرح شده در امپراتوری متناظر است. انبوهه محصول شکل‌های

جدید و هژمونیک کار غیرمادی و سازمان‌دهی غیرمستقیم تولید به شکل غیرسلسله‌مراتبی شبکه‌های توزیع شده است. ظاهراً برخلاف تلاش‌های تاریخی پیشین برای تشکیل یک سوژه‌ی انقلابی (پرولتاریا، خلق و غیره)، انبوهه به جای تلاش از طریق ایجاد یک حاکمیت جدید، قدرت‌اش را از تنوع خود برمی‌گیرد.

ظهور انبوهه، احتمال یک دموکراسی غنی و جهانی را برای اولین بار در تاریخ بر اساس امر «مشترک» نشان می‌دهد - «در واقع، امر مشترکی که در آن سهمیم، بیش از این‌که کشف شود تولید شده است»... این امر به‌ویژه، درباره‌ی تمام کارهایی صادق است که پروژه‌های کار غیرمادی چون (افکار، تصاویر عواطف و روابط و غیره را) به‌وجود می‌آورند. رویکرد تبارشناختی درازمدت سازمان‌های مقاومت و انقلاب نشان می‌دهد «آن‌ها نه‌تنها تمایل دارند به ابزارهایی برای دستیابی به جامعه‌ای دموکراتیک تبدیل شوند... بلکه از اشکال متمرکز دیکتاتوری و سلطه‌ی انقلابی تا سازمان‌های شبکه‌ای که اقتدار را از مناسبات مشارکتی کنار می‌گذارد» دوری می‌جویند.

انبوهه یک تحقیق گسترده و بلندپروازانه‌ی سیاسی و فلسفی در مورد منطق پدیده‌ی متمایز سرمایه‌داری جهانی در آغاز قرن بیست‌ویکم و پیامدهای آن برای سرنگونی انقلابی احتمالی آن است. بسیاری از تغییرات عمیق مربوط به جهانی‌سازی را شناسایی و صورت‌بندی می‌کند، و تأثیر آن‌ها را در زمینه‌ی ایجاد سوژه‌های جدید در جریان مقاومت به سرمایه‌داری نشان می‌دهد. در حالی که هارت و نگری بار دیگر به‌ما یادآوری می‌کنند که در حال پیشبرد برنامه یا استراتژی خاصی برای جنبش‌های اجتماعی معاصر نیستند، خصلت گسترده‌ی ادعاهای آن‌ها برای امکان‌های یک انقلاب جهانی دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری، و رد الگوهای تاریخی که لیبرالیسم و لنینیسم ساخته‌اند، ناگزیر پرسش‌هایی را جمع به پی‌آمدهای برنامه‌ریزی‌شده‌ی استدلال آن‌ها مطرح می‌کند.

در این جا به نمونه‌های فرضی انبوهه در عمل می‌پردازیم. هارت و نگری شماری از جنبش‌ها و مبارزات معاصر را به‌عنوان سیمای سوژه‌ی انقلابی جدید بیان می‌کنند. این‌ها جنبش سفیدپوشان (توت بیانکه) در ایتالیا، تظاهرات ستیزه‌جویانه علیه اجلاس‌های مختلف بین‌المللی در سیاتل، کبک، جنوا، کنکون و غیره، هم‌چنین برخی از مبارزات زیست‌محیطی و بر سر زمین را دربرمی‌گیرد، اما در این میان مبارزات زاپاتیست‌ها مورد توجه قرار نمی‌گیرد. شایان ذکر است که اولین بار در ادامه‌ی کتاب از آن‌ها نقل شود:

«زاپاتیست‌ها... به‌طرزی شگفت‌انگیزی نشان می‌دهند که چگونه گذار اقتصادی به پسافوردیسم با پیوند دادن تجربه‌های محلی به مبارزات جهانی می‌تواند به‌طور برابر در سرزمین‌های روستایی و شهری نمود پیدا کند. زاپاتیست‌ها که به صورت جنبش دهقانی و بومی به‌وجود آمدند و اساساً چنین هم باقی ماندند، از اینترنت و تکنولوژی‌های ارتباطی نه‌تنها به‌مثابه‌ی وسیله‌ای برای گسترش ارتباطات‌شان با جهان بیرون استفاده می‌کنند، بلکه هم‌چنین، دست‌کم تا حدودی، از آن‌ها هم‌چون عنصری ساختاری در درون سازمان‌شان بهره می‌گیرند؛ به‌ویژه وقتی از جنوب مکزیک فراتر می‌روند و به سطوح ملی و جهانی می‌رسند. در مفهوم انقلاب موردنظر زاپاتیست‌ها، ارتباط نقش مرکزی دارد و دائماً بر نیاز به ایجاد سازمان‌های شبکه‌ای افقی تأکید می‌کنند نه ساختارهای متمرکز و عمودی. البته باید اشاره کرد که این مدل سازمانی غیرمتمرکز با وجهی سنتی و نظامی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها تضاد دارد. روی هم‌رفته، زاپاتیست‌ها خودشان را ارتش می‌دانند و در ستونی از سمت‌ها و یگان‌های نظامی سازمان یافته‌اند. با این حال، وقتی دقیق‌تر برخورد کنیم، می‌توانیم ببینیم که اگرچه زاپاتیست‌ها برداشت سنتی از دل مبارزات چریکی امریکای لاتین، اعم از گرایش به سلسله‌مراتب نظامی متمرکز را اقتباس کرده‌اند، در عمل به‌طور مستمر این سلسله‌مراتب را زیرپا می‌گذارند و با وارونه‌سازی‌های ظریف و طنز خاص خطابی‌شان اقتدار

را از مرکزیت می‌اندازند. (در واقع، آنان خود طنز را به استراتژی سیاسی بدل می‌کنند) برای مثال، شعار پارادوکسیکال زاپاتیست‌ها، «اطاعت از فرمان» به دنبال واژگون‌سازی روابط سنتی سلسله‌مراتبی در درون سازمان بوده است. سمت‌های رهبری به صورت چرخشی عوض می‌شود و به نظر می‌رسد در مرکز با خلاء اقتدار مواجه هستیم. مارکوس، سخن‌گوی اصلی و نماد شبه‌اسطوره‌ای زاپاتیست‌ها سمت فرماندهی جزء را دارد تا بر فرودستی نسبی خود تأکید کند. علاوه بر این، هدف آن هرگز شکست دادن دولت و به دست گرفتن اقتدار حاکم نبوده، بلکه تغییر جهان بدون گرفتن قدرت بوده است. به عبارت دیگر، زاپاتیست‌ها تمام عناصر ساختار سنتی را اقتباس و آن‌ها را دگرگون می‌کنند و به روشن‌ترین وجه ممکن ماهیت و سمت و گذار عبور پسامدرن اشکال سازمانی را نشان می‌دهند. (ص. ۶۵)

ما در این متن واحد هم فشرده‌ای از حس مشترک پایدار جنبش دگر جهانی شدن و هم تصویری از مرکزیت نمونه‌ی زاپاتیست‌ها را در زیربنای آن حس مشترک ملاحظه می‌کنیم. بنابراین، زاپاتیست‌ها به خوبی نمایانگر انبوهه در عمل نیستند، بلکه دارنده‌ی تأثیر ویژه بر موارد دیگر شناخته می‌شوند. به عنوان مثال، در بحث در مورد جنبش ایتالیایی معروف به سفیدپوشان، هارت و نگری ادعا می‌کنند که «پرولتاریای کلان‌شهرها که در اروپا دوباره به خود آمده بود به سیاستی جدید فراسوی نمادگرایی نیاز داشت و آن‌ها را در جنگل‌های چیاپاس یافتند» (۲۶۶). هرچند آن‌ها در اعلان آن محتاط بودند، هنگامی که هارت و نگری به ارائه‌ی واقعیت سوژه‌ی جدید انقلابی‌شان می‌رسند، زاپاتیست‌ها در ارتقای آن نقش سنگینی ایفا می‌کنند. همان‌گونه که خواهیم دید، این بیانیه حاوی واقعیت‌هایی مهم و علاوه بر آن دارای خطاهایی اساسی است که پرسش‌های جدی را برای عقل سلیم جنبشی که به این خوبی تصویر شد مطرح می‌کند.

اشاره به این‌که «خلاء اقتدار در مرکز» ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها وجود دارد و این امر به چرخش فرضی رهبری مربوط است، اغتشاش‌برانگیز است. هر چند ساختارهای دولت غیرنظامی خودمختار، از همه مهم‌تر شوراهای حکمرانی خوب (JBGs) که زاپاتیست‌ها در سال ۲۰۰۰ ایجاد کردند، سیستمی چرخشی را برای نمایندگان منتخب شهرداری‌های خودمختار به‌کار گرفت، اما این بیانیه به تداوم اقتدار سیاسی - نظامی بالاترین پیکر رهبری ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها - کمیته‌ی انقلابی مخفی بومیان - فرماندهی کل یا (CCRI-GC) بی‌توجهی می‌کند. در حالی‌که تغییر ترکیب - کمیته‌ی انقلابی مخفی بومیان - فرماندهی کل یا (RICC-GC) در طی سالیان، برآمد عملکردی طبیعی بود نه اصل چرخشی. به‌همین ترتیب، مقام/مارکوس به‌عنوان جانشین فرمانده آن‌گونه که مطرح می‌کردند یک ژست نمایشی نبود، بلکه تبعیت رسمی او از اقتدار کمیته‌ی انقلابی مخفی بومیان - فرماندهی کل یا (CCRI-GC) را بیان می‌کرد. این مقامی بود که او در سال ۱۹۹۳ در اختیار داشت، پیش از آن‌که (کمیته‌ی انقلابی مخفی بومیان - فرماندهی کل یا CCRI-GC) به‌وجود آید، و تصمیم اقدام به جنگ اتخاذ شود، به‌علاوه، او این مقام را با دو زاپاتیست دیگر سهیم بود، جانشین فرمانده دانیال (که مخالف تصمیم راه‌اندازی قیام بود و در مقابل دولت مکزیکی به تشکیلات خود خیانت کرد)، و جانشین فرمانده پدرو، که در عملیات شهر لاس مارگاریتاس در سال قیام ۱۹۹۴ کشته شد (۲۰۰۰-تلی دیاز). در سال ۲۰۱۳، ستوان کلنل موئیزس به مقام جانشین فرمانده ارتقا یافت، و به‌عنوان سخنگوی ارتش شورشی (مونز رمیرز ۲۰۱۳) جایگزین مارکوس شد (که نام گالنانو را بر خود می‌نهد). هیچ‌کدام از این‌ها حاکی از آسانی رابطه بین (کمیته‌ی انقلابی مخفی بومیان - فرماندهی کل یا CCRI-GC) و مارکوس نیست، بلکه بیش‌تر تأکید دارد که مشخصه‌ی این رابطه مستقیماً «خلاء قدرت در مرکز» نیست. اشتباهات هارت و نگری در زمینه‌ی این

مسائل واقعی، همان‌طور که خواهیم دید از تفسیرشان از درس‌های تجربی زاپاتیست‌ها نتیجه می‌شود.

تبارشناسی نو-زاپاتیست‌ها

پیش از بررسی نقاط قوت و کاستی‌های تحلیل مارکسیست‌های اتونومیست از زاپاتیست‌ها، ضروری است که دست‌کم طرح کلی از شرایط پیدایش ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها را نشان دهیم. هر چند ریشه‌های شورش زاپاتیست‌ها احتمالاً به غلبه‌ی اسپانیایی‌ها بر می‌گردد (۱۳، ۱۹۹۵، RUZ)، سیاست‌های متمایز زاپاتیست‌های جدید خاستگاهی تازه دارد. ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها در ۱۷ نوامبر ۱۹۸۳ با ایجاد اردوگاهی از هسته‌های چریکی در عمق کوه‌های جنگل لاکان‌دون پایه‌گذاری شد، جایی که بعدها حمایت گسترده‌ی بسیاری از جماعت‌های ساکن آن‌جا را به دست آورد که طی چندین دهه از دهه‌ی ۱۹۳۰ شروع به ایجاد کلنی‌های فشرده کرده بودند. (۸۰-۱۳۵، ۲۰۰۲، DE VOS). بیش‌تر این جماعت‌ها را سرخ‌پوستان مایا تأسیس کرده بودند، که یا از روستاها در ارتفاعات با زمین‌های بی حاصل، یا از مزارع دارای صنعت بهره‌برداری از چوب جنگل، در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم گریخته بودند. بیش‌تر این جماعت‌ها خود را به‌عنوان «اژیدوس» - که در آن زمین متعلق به جماعت است، اما تا اندازه‌ای به‌وسیله‌ی خانوارها کشت می‌شود- سازمان‌دهی می‌کردند، صرف‌نظر از این‌که چنین چیزی از سوی دولت مکزیک به رسمیت شناخته می‌شود یا نه. هسته‌های چریکی شامل شش عضو از (نیروهای آزادی‌بخش ملی FLN) بود که به‌طور مساوی بین بومیان و لادینوها (لبولت ۱۹۹۷، سدیلو ۲۰۱۰) تقسیم شد. FLN خود یک تشکیلات سیاسی- نظامی مخفی بود که در سال ۱۹۶۹ در شمال شهر مونتری بنیان نهاده شد، و اساساً از دانشجویان دانشگاه و جوانان حرفه‌ای تشکیل می‌شد که با شرکت‌شان در یک سری از مبارزات در طی دوره‌ی ۱۹۶۰ و در پی سرکوب مرگبار

جنبش دانشجویی در ۱۹۶۸ رادیکالیزه شدند (سدیلو ۲۰۰۸). چهار عضو مؤسس FLN در طرحی بسیار کوتاه‌مدت و تلاش ناموفق برای ایجاد گروه چریکی موسوم به ارتش شورشی مکزیک (MEI) در جنگل‌های لاکان‌دون در سال ۱۹۷۲ مشارکت کرده بودند. FLN دومین تلاش خود را برای ایجاد هسته‌های چریکی در جنگل‌های لاکان‌دون در اواخر سال ۱۹۷۲ انجام داد، هنگامی که در ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۷۴ ارتش مکزیک با یورش به مرکز فرماندهی جدید FLN در شهر نپان‌تلا در جنوب مکزیکوسیتی، دو عضو FLN را در مونتری دستگیر کرد، طرح‌شان را جلو انداختند. پنج عضو FLN برائر تیراندازی کشته شدند. ارتش مکزیک با مدارک به‌دست آمده در نپان‌تلا به سمت کمپ FLN در چیپاس حرکت کرد. در حالی که اعضای هسته‌ی چریکی در یورش اولیه فرار کرده بودند، چند هفته بعد آن‌ها را با موفقیت شکار کرده، دستگیر و به قتل رساندند. تقریباً ده سال بعد بود که FLN تلاش جدی دیگری برای ایجاد پایه‌ی چریکی در لاکان‌دون انجام داد. در طی این ده سال تغییرات بسیاری صورت گرفت. سرکوب اواخر ۱۹۷۴، FLN را ویران کرد. هنگامی که آن‌ها در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ به چیپاس بازگشتند، رویکرد جدید FLN پیش از تلاش برای ایجاد نیروی چریکی، ظاهراً هم تجربه‌ی سرکوب، و هم لزوم درک ژرف‌تری از خاستگاه‌های جماعت‌های بومی را منعکس می‌کرد (سدیلو ۲۰۰۸). آن‌ها به جای عجله در رفتن به جنگل، صبورانه روابط با لایه‌های با تجربه و کارآزموده‌ی بومیان را تقویت کردند، و نیروی تازه‌ی جنبش (کمپ‌سینو) دهقانان را جذب کردند. مارکوس جانشین فرمانده، سخنگوی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها و رهبر نظامی، بعدها آن‌ها را «نخبگان بومی سیاسی‌شده» خواند و مراقب بود که آن‌ها را از جماعت‌های بومی در کاناداس که به پایه‌های اولیه‌ی حمایت از ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها تبدیل شدند، متمایز کند. مارکوس گروه قبلی را با ظرفیت بالای تشکل‌یابی و دارای تجربه‌ی بسیار غنی مبارزه‌ی سیاسی توصیف می‌کند. آن‌ها عملاً در همه‌ی سازمان‌های سیاسی موجود

چپ حضور داشتند، و با همه‌ی زندان‌های کشور آشنا بودند. آن‌ها دریافته بودند که برای حل مشکلات‌شان در رابطه با زمین، با شرایط زندگی و حقوق سیاسی، راه دیگری به جز بهره‌گیری از قهر وجود ندارد (۱۳۲، ۱۹۹۷، لوت).

این گروه از فعالان بومی از جماعت‌هایی در شهرداری‌های سابانایلا و هویتیوپان در منطقه‌ی شمال چیپاس جذب شدند. آن‌ها هم به نوبه‌ی خود خواهران/ برادران نوجوان و عموزادگان خود را برای ارائه‌ی آموزش سیاسی و نظامی در شبکه‌های خانه‌های امن شهری FLN (۲۰۰۴، ایماز گیزپرت، ۲۰۱۰، سدیلو) جذب کردند. هنگامی که در سال ۱۹۸۳، شماری از آنان برای تأسیس اولین اردوگاه از هسته‌ی چریکی ارتش ملی آزادی‌بخش زاپاتیست‌ها به تنی چند از اعضای لادینوی FLN پیوستند، متاثر از ادامه‌ی راهی بودند که برخی از اعضای خانواده در دهه‌های گذشته با تأسیس کلنی‌هایی در عمق جنگل‌های لاکاندون در مجاورت لاگونا میامار، آغاز کرده بودند. پس از استقرار هسته‌ی چریکی، آن جماعت‌ها به اولین طرفداران مهم زاپاتیست‌ها بدل شدند، که در سال ۱۹۸۵ شروع به کار کرده بودند. آن‌ها سریعاً نفوذ خود را گسترش دادند تا حدی که تا پیش از اواخر ۱۹۸۸ تقریباً تمام منطقه‌ی کاناداس به ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها وابسته بود. (۱۹۹۹، وومک، ۲۰۰۸، مورککو اسکامیلا، ۱۹۹۷، ل بوت، ۲۰۰۸ ایریبارن).

زاپاتیست‌های جدید FLN توانستند با اتکا بر میراث قابل‌توجه دو شکل مائوئیستی اتحاد مردمی (UP) و سیاست مردمی (PP) در جنگل لاکاندون، در آموزش سیاسی و توانایی سازمان‌دهی مشارکت کنند، و در سازمان‌دهی چندین اتحادیه‌ی رزمنده و مستقل «اژیدوس» سهمی ادا کنند، (۲۰۰۱ - روبریولوپز، ۱۹۹۸، لگورتا دیاز). اتحاد مردمی (UP) در سال ۱۹۷۳ و سیاست مردمی (PP) در سال ۱۹۷۶ در منطقه شروع به کار کرد. FLN تا چندین ماه پیش از این‌که تأسیس ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها را آغاز کند، مائوئیست‌ها تا زمان بیرون راندن‌شان در سال ۱۹۸۳، در

بسیاری موارد در زندگی جماعت‌ها، تأثیر قابل توجهی در فرهنگ سیاسی داشتند. این فرایند رشد سیاسی در گذشته به این معنی بود که جماعت‌هایی که ابتدا با چریک‌های FLN / EZLN در ارتباط بودند، سیاسی‌کاران مبتدی نبودند، و تجربه‌ی انباشته‌شده و تحلیل خود را به پروژه‌ی جدید آوردند.

فعالیت‌های مائوئیست‌ها به نوبه‌ی خود بر روی کار پیشین مبلغان الهیات رهایی‌بخش در آموزش بومی‌ها (۲۰۰۵، مورالز برمودز، ۲۰۰۰، می‌یر، ۲۰۱۱ گاندرسون) و احیای گسترده‌تر مبارزات برای زمین و پیدایش چندین تشکل مستقل کشاورزان تحت رهبری سازمان‌های گوناگون چپ (۱۹۹۸، هاروی) ساخته شد، که فرآورده‌های آن، هزاران مبلغ مسیحی آموزش‌دیده به‌وسیله‌ی اسقف‌های منطقه، بسیاری از رهبران آینده‌ی اتحادیه‌های «اژیدوس» تأسیس شده از سوی مائوئیست‌ها و سپس ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها، و تشکیل لایه‌ای از «روشنفکران بومی دهقانی» بوده است، (گاندرسون ۲۰۱۱). آن‌ها قادر به ترکیب تجربه‌های جماعت‌های بومی با درک پروژه‌های متوالی، برای تولید گفتمان متمایز و کارکردی بودند که حال نوزاپاتیست نامیده می‌شود.

محدودیت‌های مارکسیسم اتونومیست

نفوذ تفکر مارکسیست‌های اتونومیست بر جنبش دگرجهانی‌سازی، بازتابی از استقبال اولیه از پایان گفتمان فلج‌کننده‌ی برخی از گونه‌های سیاسی پسامدرن بود که از دهه‌ی ۱۹۸۰ در بستر عقب‌نشینی جهانی نیروهای مردمی در مقابل بازسازی جهانی سرمایه‌داری رشد کردند (۱۹۹۱، هاروی، ۱۹۹۶، ایگلتون). متأسفانه نتیجه‌گیری در مورد [سازمان‌دهی] خودانگیخته که آن‌ها با تفسیرهای خطای خود از تجربه‌ی زاپاتیست‌ها ارائه می‌کنند، در نهایت ناکامی در گریز از منطق گفتمان ضدتشکیلاتی را دربردارد. اساساً دو مشکل اصلی با هالووی، کلیور، هارت و نگری وجود دارد: نخست:

آن‌ها در دیدگاه خود در باب توسعه‌ی گسترده‌ی اشکال سازمانی شبکه‌ای از حیث محلی، ملی و جهانی، که در پی قیام ۱۹۹۴ رخ داد، بر عملکرد بنیادی اشکال بیش‌تر متمرکز و منضبط سازمانی در تسهیل، رشد و حفظ آن اشکال شبکه‌ای که در رأس این شبکه‌ها خود ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها قرار دارد، چشم فرو بستند. در پایان کار روزانه این ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها، سازمانی سیاسی - نظامی مقتدر و با سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی باقی می‌ماند، و به‌سختی می‌توان تصور کرد که تحقق بخشی از اهداف آن، بدون مزایای این فرم تشکیلاتی میسر باشد. زاپاتیست‌ها در سطح ملی از دسترسی به قدرت دولتی دوری می‌جویند، در حالی که رأساً به‌طور مؤثر دولتی در دولت، با همه‌ی ظرفیت‌های آن برای جمع‌آوری مالیات، اجرای قانون، رسیدگی به اختلافات و غیره تشکیل دادند.

دوم، مارکسیست‌های اتونومیست گسترش ایدئولوژی متمایز زاپاتیست‌ها را به‌سادگی به‌عنوان نفی جریان‌های لنینیست در اتحاد مردمی (UP)، سیاست مردمی (PP) و FLN به‌نفع دیدگاه نیمه‌آنارشستی خود از تشکیلات، رهبری و دموکراسی تعبیر می‌کنند. این خوانش بر کاریکاتوری از سازمان‌های اولیه استوار است که هم تفاوت‌ها و هم تضادها در هر گروه را یکسان می‌انگارد. برای مثال، استدلال می‌کنم که، فعالیت‌های آزادی‌خواهانه‌ی زاپاتیست‌ها قویاً بر متن اخلاق مشارکتی دموکراتیک مائوئیسم غیرارتودوکس اتحاد مردمی (UP) و سیاست مردمی (PP) (به‌رغم مسیرهای بعدی برخی از رهبران و اعضای آن‌ها در داخل جناح نولیبرال حزب حاکم مکزیک، IRP، کانو، ۱۹۹۸، مونته‌مایور، ۱۹۹۸) و سازمان‌های توده‌ای دهقانان در پیش گرفته شد که این جریان‌ها در ساختن آن در دهه‌ی ۱۹۷۰ کمک کرده بودند. هر چند عملکرد آن‌ها با توجه به سرکوب فشرده‌ی دولتی در اوایل ۱۹۸۰، تداوم نداشت. در واقع دقیقاً به این دلیل بود که جماعت‌ها به ضرورت تشکیلات نظامی پیشرفته از سوی کادرهای FLN به شکل ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها روی آوردند. من بر این باورم

بررسی نزدیک‌تر FLN نشان می‌دهد که درک کاریکاتوری مارکسیست‌های اتونومیست با این تاریخ مطابقت ندارد، بلکه، سیاست FLN، ثمره‌ی توسعه‌ی تجارب آن‌ها و سایر گروه‌های چریکی مکزیک در دهه‌ی ۱۹۷۰ است. به‌گونه‌ای که آن‌ها را قادر ساخت به‌طور سودمندی با جماعت‌هایی درآمیزند که پیشاپیش تحت رهبری مبلغان الهیات رهایی‌بخش و مائوئیست‌ها از تجربه‌ی توده‌ای رادیکال برخوردار بودند. ناآگاهی هارت و نگری از این پیشاتاریخ مهم ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها آشکار است، آن‌ها با بیانیه‌ی مارکوس جانشین فرمانده شورشیان درباره‌ی سیستم داخلی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها کاملاً غیرانتقادی برخورد می‌کنند. در تضاد با باور کلیور، هارت، نگری و هالووی در رابطه با زایش خودبه‌خودی آگاهی انقلابی، تاریخ ثبت شده ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها پیش از ۱۹۹۴ از تشکیلاتی با دیسپلین و سلسله‌مراتب حکایت دارد (کشیشان مذهبی، گروه‌های مائوئیستی و FLN). بدیهی است پی گرفتن اهداف ایدئولوژیک صورت‌بندی شده، در هر گام از این روند که تعمیق خود فعالیتی جمعی آگاهانه را تولید می‌کند، نقشی اساسی دارد. هارت و نگری خیلی ساده خود را فریب می‌دهند هنگامی که می‌نویسند:

برای مثال، ممکن است کارتل‌های مواد مخدر کلمبیا و القاعده از دیدگاه ضد شورش شبیه شبکه به نظر برسند، اما در واقع این‌ها دارای شکلی فوق‌العاده متمرکز و زنجیره‌ی عمودی و سنتی فرماندهی هستند. ساختارهای سازمانی‌شان به‌هیچ‌وجه دموکراتیک نیست. برعکس، همان‌طور که دیده‌ایم، انتفاضه و زاپاتیست‌ها از برخی جهات به ساختارهای شبکه‌ای توزیع‌شده‌ای گرایش دارند که فاقد هرگونه مرکز فرماندهی است و تمام عناصر شرکت‌کننده در آن‌ها از حداکثر استقلال برخوردارند. در عوض، مرکز آن‌ها مقاومت در برابر سلطه و اعتراض علیه فقر، یا در وجه مثبت، مبارزه برای سازمانی دموکراتیک از پیکرهای زیستی-سیاسی است.

بحث بر سر این نیست که زاپاتیست‌ها مرجع باارزشی برای درک پی‌آمدهای جهانی‌سازی برای سازمان‌های مقاومت نیستند، یا که آن‌ها به‌طور معناداری از کارتل‌های مواد مخدر یا القاعده قابل تشخیص‌اند. البته که هستند. نکته این است در شرایطی که ساختار حمایت بین‌المللی، به‌دنبال قیام ۱۹۹۴ به شکل شبکه‌ای تداوم یافت، ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها نه باید و نه می‌توانست چنین شکلی را به‌کار بندد. البته اگر فردی در پی مدلی سازمانی با مشابهت بیش‌تر به فرم شبکه‌های گسترده باشد، باید به اتحادیه‌های «اژیدال» مراجعه کند که در دهه‌ی ۱۹۷۰ از سوی مائوئیست‌ها ساخته شد؛ که هم در مقاومت در برابر سرکوب خشن جماعت‌ها و هم در جلب توجه ملی و بین‌المللی نسبت به مطالبات‌شان ناموفق بودند. دقیقاً ناکافی بودن این اشکال افقی بود که جماعت‌ها را نه به رها کردن آن، بلکه به تکمیل آن با ادغام پروژه‌ی عمدتاً عمودی سیاسی - نظامی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها هدایت کرد. مشکل مشابهی در ادعای هارت و نگری وجود دارد که :

تابعیت امر نظامی از امر سیاسی، به این نحو، در واقع یکی از اصول زاپاتیست‌ها در چیاپاس است. زاپاتیست‌ها در بسیاری از موارد سنت ارتش‌های چریکی امریکای لاتین را کاملاً وارونه کردند. در مدل سنتی کوبا، رهبر یونیفورم‌پوش، قدرت سیاسی عالی است، اما زاپاتیست‌ها تأکید می‌کنند که تمام فعالیت‌های نظامی باید تابع و در خدمت تصمیمات سیاسی اجتماع باقی بماند. (۳۴۳)

این «وارونه‌سازی» بسیار متناقض‌تر از آن چیزی است که این‌جا مطرح می‌شود. کمیته‌ی انقلابی مخفی بومیان فرماندهی کل (CCRI-GC) ارگان رهبری ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها بود، و متشکل از «نمایندگانی» ظاهراً غیرنظامی از مناطق گوناگون و گروه‌های قومی که پایه‌های حمایتی ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها را می‌ساختند، همان‌گونه که پیش‌تر ملاحظه کردیم یک‌سال پیش از قیام ۱۹۹۴ تأسیس شد. دلیلی وجود ندارد که باور کنیم که اعضایش را جماعت‌ها «انتخاب» کردند، و

خود زاپاتیست‌ها نیز هرگز چنین ادعایی نکردند. اعضای این ارگان، اغلب افراد با سابقه در سازمان‌های سیاسی - نظامی، و دارای تجربه‌ی زندگی مخفی بودند. در حالی که شاید همه‌ی آن‌ها مستقیماً درگیر مسایل نظامی نباشند، اما تمایز در سازمان انقلابی مخفی مسلح روشن نیست. مقایسه‌ی ساختار ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها با «مدل کوبا» به نظر خلاقانه‌تر می‌رسد تا با مدل‌های چینی و یا ویتنامی، که در آن‌ها ساختار نظامی ارتش خلقی همواره تابع اقتدار غیرنظامی حزب کمونیست قرار داشت. بحث بر سر این نیست که اختلاف بین ساختار ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها و ساختارهای دیگر وجود ندارد، بلکه زنجیره‌ی راه‌حل‌های ساختاری برای مشکلات اقتدار نظامی و غیر نظامی، بیش‌تر ترکیب عمومی بین آن دو را مطرح می‌کند، نه دوگانگی اخص بین اشکال استبدادی و ضد اقتدارگرایی که هارت و نگری مطرح می‌کنند.

البته استدلال من این است که ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها در واقع، دقیقاً در راستای خطوط سنتی سازمان پیشاهنگ نظامی سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی شده است. این امر آن‌ها را قادر می‌سازد از سرکوب غالباً شدید علیه جماعت‌ها که پایگاه آن‌ها به‌شمار می‌روند، در امان بمانند؛ وانگهی از فضای سیاسی محافظت کرده که در آن شبکه‌های گسترده‌ی مورد علاقه‌ی اتونومیست‌ها شکل می‌گیرند و توسعه می‌یابند. نابینایی مارکسیست‌های اتونومیست در مشاهده‌ی این تضاد، کاستی عمده‌ی روش‌شناختی را در تحلیل کماکان ارزشمندشان نمودار می‌سازد. این کاستی، گرایش جدید در توسعه‌ی سرمایه‌داری را چنان تلقی می‌کند که گویا تحت سلطه‌ی گرایش‌های متقابل یا تضادهای درونی قرار ندارند. اشکال جدید تولید غیرمادی ممکن است بسیار خوب اشکال سازمانی شبکه‌ای فراگیر را تولید کند که به نوبه‌ی خود دارای برخی پی‌آمدهای متناسب به آن‌ها هستند. اما پیدایش این اشکال، پایان داستان نیست. ماهیت متناقض سرمایه‌داری، منطق سازمانی متناقضی را بنیاد می‌نهد که درهم‌آمیخته و نتایجی

ترکیبی به‌بار می‌آورد. به جای گرایش اکید به شبکه‌های فراگیر فزاینده، احتمالاً ما به همان اندازه یا حتی بیش‌تر، با شبکه‌های فراگیر دارای مسئولیت‌های مشخص، اما تابع ساختارهای سلسله‌مراتب انضباطی، برای اتخاذ تصمیم‌گیری‌های بزرگ مواجه شویم. از باب نمونه، شرکت‌های نرم‌افزاری، از شبکه‌های فراگیر برنامه‌ریزان بهره می‌برد تا مسایل درون معماری‌ها را که تیم‌های رهبری تعیین کرده‌اند حل کند تا به استراتژی‌هایی که مدیریت کسب‌وکار طرح کرده پاسخ دهد. گسترش شتابان شبکه‌های فراگیر عموماً به‌دنبال خود گسترش فناوری‌های نظارتی سلسله‌مراتبی و روش‌های نظارت بر آن‌ها را به‌وجود آورده است.

در عین حال که مشاهده‌ی شبکه‌های فراگیر به‌عنوان فاضلانه و پیشرو و ملاحظه‌ی ساختارهای سلسله‌مراتبی‌تر همچون میراث بدخیم گذشته، کاملاً فریبنده است، استدلال من این است که داوری در باب تحلیل جنبش شورشی نظیر ارتش آزادی‌بخش ملی زاپاتیست‌ها، نیاز به بررسی دقیق توسعه تاریخی اشکال مربوطه در چارچوب شرایط واقعی و مشخص دارد.

نتیجه‌گیری

اگر بینش هارت و نگری را بپذیریم که در هر دوره‌ای، اشکال مناسب سازمان انقلابی با سازمان تولیدی آن دوره متناظر است، آنگاه سرشت دورگه‌ی اشکال سازمانی زاپاتیست‌ها را باید همگام با منطق سرمایه‌ی جهانی بهتر درک کرد، تا هم‌چون یک شکل انتقالی بین اشکال سلسله‌مراتبی حزب لنینیستی «قدیمی» و شکل جدید شبکه‌های فراگیر انبوهه. در این صورت، ضروری است پی‌آمدهای واقعی این فرایندها را که مارکسیست‌های اتونومیست ارائه کرده‌اند، بار دیگر ارزیابی کنیم. نویسندگان مارکسیست اتونومیست مدعی‌اند که همه‌ی پدیده‌های ضروری در عملکردهای سرمایه‌ی جهانی و مقاومت در برابر آن را شناسایی کرده‌اند. پافشاری آن‌ها بر نقش

مهم مقاومت، در اطلاع‌رسانی تحولات استراتژیک در سازمان سرمایه و درک‌شان از نحوه‌ی شکل‌گیری سازمان‌های جدید، ناشی از تولید غیرمادی است. آن‌ها از فرم‌های سازمانی جدیدی که مقاومت در پیش می‌گیرد خبر داده و تحلیل مثبتی از جنبش‌های اجتماعی معاصر به‌ویژه زاپاتیست‌ها به‌دست می‌دهند. متأسفانه بررسی آن‌ها از درک تضادهای درونی روندهایی که آن‌ها در پی توضیح آن بوده‌اند، به اندازه‌ی کافی دیالکتیکی نیست. این‌ها تناقضاتی واقعی هستند و بر سازمان سرمایه و نیز بر مقاومتی که به‌طور جدی در پی به چالش گرفتن سرمایه‌داری است، تأثیر قدرتمندی بر جای می‌نهد. از آنجایی که تئوری‌های آنان این مساله را وجهه‌ی همت خود قرار داده که نه صرفاً به شناخت بلکه به خلق سوژه‌ی انقلابی یاری رساند، ناکامی در این زمینه فراتر از پی‌آمدهای آکادمیک است. بررسی دقیق‌تر و تاریخی‌تری از زاپاتیست‌ها، که در استدلال‌های مارکسیست‌های اتونومیست بر آن تأکید می‌شود، محدودیت‌های رویکرد آن‌ها را آشکار می‌کند، و نشان‌دهنده‌ی راه‌های پراهمیتی است که از طریق آن به بازنگری در تزه‌های اصلی آن‌ها مبادرت کرد.

متن بالا ترجمه‌ای است از:

CHRISTOPHER GUNDERSON, Autonomist Marxist
 Interpretations of the Zapatista Uprising: A Critique, Science &
 Society, Vol. 82, No. 4, October 2018, 531–554

منابع

Benjamin, Thomas. 2000. "A Time of Reconquest: History, the Maya Revival, and the Zapatista Rebellion in Chiapas." *American Historical Review*, 105:2,

417–50. Burbach, Roger. 1994. "Roots of the Postmodern Rebellion in Chiapas." *New Left Review*, 205.

Cano, Arturo. 1998. "La Larga Marcha de Adolfo Orive Del Maoismo a Gobernacion." *Masiosare/La Jornada*.

Castells, Manuel. 2009. *The Power of Identity: The Information Age: Economy, Society, and Culture. Volume II*. Malden, Massachusetts: Wiley-Blackwell.

Cedillo, Adela. 2008. "El Fuego Y El Silencio: Historia de Las Fuerzas de Liberación Nacional Mexicanas (1969–1974)." *Licenciatura en Historia*, UNAM. México, D.F.

———. 2010. "El Suspiro Del Silencio: De La Reconstrucción de Las Fuerzas de Liberación Nacional a La Fundación Del Ejército Zapatista de Liberación Nacional (1974–1983)." *Maestria en Estudios Latinoamericanos*, UNAM. México, D.F.

Cleaver, Harry M. 1994a. "Introduction." Pp. 11–23 in *Zapatista! The Documents of the New Mexican Revolution*. New York: Autonomedia.

———. 1994b. "The Chiapas Uprising: The Future of Class Struggle in the New World Order." *Common Sense*, 15, 5–17.

———. 1995a. "Review of Elaine Katzenberger, ed., *First World, Ha Ha Ha! The Zapatista Challenge*. *Love & Rage*, 6:3.

———. 1995b. "Review of George Collier, *Basta! Land and the Zapatista Rebellion in Chiapas*. *Love & Rage*, 6:1.

———. 1995c. "Review of John Ross, *Rebellion from the Roots: Indian Uprising in Chiapas*. *Love & Rage*, 6:2.

———. 1998a. "The Zapatista Effect: The Internet and the Rise of an Alternative Political Fabric." *Journal of International Affairs*, 51:2, 621–40.

———. 1998b. "The Zapatistas and the Electronic Fabric of Struggle." In *Zapatista!: Reinventing Revolution in Mexico*, J. Holloway and E. Peláez, eds. London/Sterling, Virginia: Pluto Press.

De Vos, Jan. 2002. *Una Tierra Para Sembrar Sueños: Historia Reciente de La Selva Lacandona, 1950–2000*. México, D.F.: Fondo de Cultura Económica.

Eagleton, Terry. 1996. *The Illusions of Postmodernism*. Malden, Massachusetts: WileyBlackwell.

EZLN. 1994. *Documentos y Comunicados 1*. México, D.F.: Ediciones Era.

———. 1997. *Crónicas Intergalácticas EZLN: Primer Encuentro Intercontinental Por La Humanidad Y Contra El Neoliberalismo: Chiapas, México, 1996*. Chiapas, México: Grupo Rosario Castellanos.

Gossen, Gary H. 1996. "Maya Zapatistas Move to the Ancient Future." *American Anthropologist*, 98:3, 528–38.

Graeber, David. 2012. "Concerning the Violent Peace-Police." n+1. <http://nplusonemag.com/concerning-the-violent-peace-police>

Gunderson, Christopher. 2011. "The Making of Organic Indigenous-Campesino Intellectuals: Catechist Training in the Diocese of San Cristóbal and the Roots of the Zapatista Uprising." *Research in Social Movements, Conflicts and Change*, 31, 259–95.

———. 2013. "The Provocative Cocktail: Intellectual Origins of the Zapatista Uprising, 1960–1994." Graduate Center, City University of New York.

Hardt, Michael, and Antonio Negri. 2000. *Empire*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

———. 2004. *Multitude: War and Democracy in the Age of Empire*. New York: Penguin.

Harvey, David. 1991. *The Condition of Postmodernity: An Enquiry into the Origins of Cultural Change*. Malden, Massachusetts: Wiley-Blackwell.

Harvey, Neil. 1998. *The Chiapas Rebellion: The Struggle for Land and Democracy*. Durham, North Carolina: Duke University Press.

Hedges, Chris. 2012. "The Cancer in Occupy." http://www.truthdig.com/report/item/the_cancer_of_occupy_20120206/

Holloway, John. 1998. "Dignity's Revolt." Pp. 159–98 in *Zapatista!: Reinventing Revolution in Mexico*. London/Sterling, Virginia: Pluto Press.

———. 2002. *Change the World Without Taking Power: The Meaning of Revolution Today*. London/Sterling, Virginia: Pluto Press.

Holloway, John, and Eloína Peláez. 1998. *Zapatista!: Reinventing Revolution in Mexico*. London/Sterling, Virginia: Pluto Press.

Holloway, John, and Sol Picciotto, eds. 1978. *State and Capital: A Marxist Debate*. London: E. Arnold.

Ímaz Gispert, Carlos. 2004. *Rompiendo El Silencio: Biografía de un Insurgente Del EZLN*. México, D.F.: Planeta.

Iribarren, Pablo. 2008. Personal interview (December 4). San Cristóbal de Las Casas, Chiapas, Mexico.

LeBot, Yvon. 1997. *El Sueño Zapatista: Entrevistas Con el Subcomandante Marcos, El Mayor Moisés Y El Comandante Tacho, Del Ejército Zapatista de Liberación Nacional*. Barcelona, España: Plaza y Janés.

Legorreta Díaz, Ma del Carmen. 1998. *Religión, Política Y Guerrilla En Las Cañadas de La Selva Lacandona*. México, D.F.: Cal y Arena.

Meyer, Jean. 2000. *Samuel Ruiz En San Cristóbal*. Mexico City: Tusquets Editores. Montemayor, Carlos. 1998. "Línea Proletaria Y Gobernación."

Proceso (January 17). Morales Bermúdez, Jesús. 2005. *Entre Asperos Caminos Llanos: La Diócesis de San Cristóbal de Las Casas, 1950–1995*. México, D.F.: Juan Pablos Editores.

Morquecho Escamilla, Gaspar. 2008. Personal interview, San Cristóbal de Las Casas, Chiapas, Mexico.

Muñoz Ramírez, Gloria. 2013. "Moisés, Otro Subcomandante En El EZLN." *Desinformémonos*. <https://desinformemonos.org/mois-es-otro-subcomandante-en-el-ezln/>

Nash, June C. 1997. "The Fiesta of the Word: The Zapatista Uprising and Radical Democracy in Mexico." *American Anthropologist*, 99, 261–74.

Obregon R., María Concepción. 1997. "Le Rebelión Zapatista En Chiapas: Antecedentes, Causas Y Desarrollo de Su Primera Fase." *Mexican Studies/Estudios Mexicanos*, 13, 149–200.

Rovira, Guiomar. 2009. *Zapatistas Sin Fronteras: Las Redes de Solidaridad Con Chiapas y el Altermundismo*. México, D.F.: Ediciones Era.

Rubio López, Marin. 2001. "Auge y Agotamiento de una Vía de Organización Campesina: El Caso de la Unión de Uniones Ejidales y Grupos Campesinos Solidarios de Chiapas." Chapingo, Mexico: Universidad Autónoma Chapingo, *Sociología Rural*. Ruz, Mario Humberto. 1995. "Prologo." Pp. 8–17 in J. P. V. Albán and M. H. Ruz, eds., *Chiapas: Los Rumbos de Otra Historia*. México, D.F.: CIESAS.

Tello Díaz, Carlos. 2000. *La Rebelión de Las Cañadas: Origen y Ascenso Del EZLN*. México, D.F.: Cal y Arena. Womack, John, ed. 1999. *Rebellion in Chiapas: An Historical Reader*. New York: The New Press.

Wood, Lesley J. 2005. "Bridging the Chasms: The Case of Peoples' Global Action." In *Coalitions Across Borders*. Lanham, Maryland: Rowman & Littlefield.